

# خلاصه زندگی

## در خانه ۹ متری سرایداری

گفت و گو با یک خانم جوان که به همراه همسرش سرایدار یک ساختمان در شهرک غرب تهران است و ویدئوهایش در باره زندگی سرایداری در فضای مجازی پر باز دید شده است

اکرم انتصاری | روزنامه نگار

پرونده

«ما سرایداریم و خونه مون کلا ۹ متره!» همین جمله باعث شد پست را باز کنم و همه ویدئوها و پست های این صفحه را ببینم. چیزی نمانده است فالوئرهایش به ۵۰ هزار نفر یا همان ۵۰ کا برسد. نام و نشانی از خودش یا همسرش در صفحه نیست و خانم خانه در چند پست درباره زندگی سرایداری نوشته است و زندگی اش را خلاصه روایت کرده. اهل یکی از شهرهای خراسان شمالی هستند. دختر وقتی ۱۴ ساله بوده است از دواج می کند و چون همسرش برای کار به تهران رفته بود عازم این شهر می شوند. حالا ۴ سال است که پایتخت نشین هستند. زندگی شان پایین و بالا داشته است و بعد از یک مشکل مالی تصمیمی می گیرند که شاید خیلی از جوان های هم سن و سال شان اصلا نتوانند سمت آن بروند یا آن را کسر شان خود می دانند. آن ها تصمیم می گیرند سرایدار یک ساختمان مجهز در شهرک غرب تهران شوند. خانه سرایداری شان تنها ۹ متر است و آشپزخانه و اتاق خواب و پذیرایی، همه در آن خلاصه شده است. بنابراین بخش زیادی از وسایل زندگی شان را به شهرستان می فرستند و با امکانات حداقلی وارد آن خانه می شوند تا بتوانند دوباره خودشان را سرپا کنند و به زندگی برگردند. حالا دختر ۲۰ ساله است، سرویس غذاخوری مورد علاقه اش را کاغذ پیچ کرده و به شهرستان فرستاده است، جاروبرقی اش هم چون جاگیر بوده به همین سر نوشت دچار شده و خانه نقلی شان را با جاروی دستی، برق می اندازد. نمی تواند همه لباس هایی را که دوست دارد در این خانه و کمد کوچکش نگه دارد، دست و پایش تنگ است ولی ادبیاتش مانند ادبیات برنده هاست. رنگ و بویی از شکست ندارد و مطمئن است حالا که دوباره دست شان را روی زانویشان گذاشته اند همه این ها موقتی است و از نوهی چیز را می سازند. او از ما می خواهد اسم و رسمش پیش ما امانت باشد تا کسی در شهرستان از اوضاع شان با خبر نشود و حاشیه جدیدی برای زندگی امنی که ساخته اند، نسازد.

### سرایدار شدیم

#### تا بتوانیم خودمان را جمع و جور کنیم

۲۰ سالگی سن شور و هیجان است. از آن سن هایی که همه با شنیدن حرف هایت می گویند سرش بوی قرمه سبزی می دهد. اما او شبیه این ۲۰ ساله نیست. آشپزی کردن را از ۹ سالگی یاد گرفته و از ۱۴ سالگی وارد زندگی مشترک شده است. می گوید زندگی شان را عاشقانه شروع کرده اند ولی آدم های سمی اطراف شان نمی گذاشتند آن طور که می خواستند زندگی شان را بسازند و برای همین رنج غربت را به جان خریدند. صدای گرم و گیرایی دارد و این طور داستان زندگی اش را شروع می کند: «من ۲۰ ساله هستم و همسر ۲۹ ساله. ۴ سال است به تهران آمدم و ۲ سال اول مستاجر بودیم. من کراتین کار بودم و همسرم پیک موتوری. یک سال است که سرایدار یک ساختمان در شهرک غرب تهران شدیم، چون همسرم تصادف خیلی بدی کرد و سرمایه ای هم که داشتیم بالا کشیدند. دیگر ورشکست شده بودیم و صاحبخانه هم داشت برای پول پیش خانه به ما فشار می آورد که رهن را بالاتر ببرد. دوست همسرم که از اوضاع مان با خبر بود در این خانه سرایداری زندگی می کرد و می خواست از این جابروود. لطف کرد و به ما پیشنهاد داد بیایم این جا که دوباره بتوانیم خودمان را جمع و جور کنیم. ما هم آمدم و با یک هفته ۱۵۰ میلیون توانمی برای ضمانت مشغول کار شدیم.»

### ماهی ۲ میلیون و ۵۰۰ می گیریم

بخشی از صفحه اش را به کارها و وظایف سرایداری شان اختصاص داده است. از این که صبح ها با شیشه پاک کن و یک دستمال می افتد به جان شیشه و میزهای لابی ساختمان با گردو خاک نرده ها را می گیرد و برگ های حیاط ساختمان را جمع می کند. برف روی درختان را می تکانند و راه پله ها را برق می اندازند. می گوید: «این جا تقریبا کل کارهای ساختمان به عهده من و همسر است. چالش هایی هم دارد مثل این که هر وقت از شبانه روز باید در دسترس ساکنان ساختمان باشیم. باید هر روز مشاعات آبی را تمیز کنیم، تمیزی حیاط و نرده ها و مرتب بودن لابی ساختمان مهم است، باید آب استخر و جکوزی



را کنترل کنیم، پارکینگ و دیگر مشاعات ساختمان را جارو کنیم، بشویم و تی بزنیم و حواس مان به دوربین های مداربسته ساختمان هم باشد. بسته های پستی ساکنان ساختمان را هم تحویل می گیریم و به آن ها می دهیم. در قبال این کارها ماهی ۲ میلیون و ۵۰۰ هزار تومان به ما می دهند.»

### خانه مان در پارکینگ است و مدام سرد و گرم می شود

خانه سرایداری که از آن حرف می زنیم یک سوئیت ۹ متری در پارکینگ ساختمان است با چند کمد و کابینت محدود. اجاق گاز خانه ۲ شعله دارد و همه چیز در خلاصه ترین شکل ممکن است. از خانم می پرسیم زندگی در این خانه ۹ متری چه چالش هایی دارد و می گوید: «قطعا زندگی کردن در خانه ۹ متری چالش های خاص خودش را دارد مثلا مهمانی دادن. نمی گویم نشدنی است ولی خیلی سخت امکان پذیر است. مهمان نباید در خانه جامی شویم ولی خب به سختی. اجاق گاز مان دو شعله دارد و خیلی کوچولو است. رختخواب مان را نمی توانیم دایم جابه جا کنیم و همان گوشه خانه می گذاریم. وقتی می خواهیم بخوابیم هم یک خرده سخت است



و حواس مان باید به دوربین ها هم باشد تا اتفاقی نیفتد. خانه ما خیلی سرد است. وقتی آشپزی می کنم و گازها و شوقاژ روشن است خانه خیلی گرم می شود و وقتی گازها را خاموش می کنیم دوباره سرد می شود. دما داریم در حال نوسان است و این یکی از بزرگترین چالش های ماست. آدم ها هدف های عمومی و شخصی دارند. به هر حال هر کسی پیچ می زند یک هدف بزرگ دارد. بزرگترین هدف من این است که حس خوب به مردم بدهم و به جوان ها بگویم همین که همسران به مشکل مالی خورد و لش نکنید و نروید. با ماندن تان آن را جوری درست کنید که خیلی خیلی بهتر از قبل شود. البته همسری که قدر کارتان و زحمتی را که می کشید بدانند. نه این که تا تقی به توقی خورد و دست و بالش باز شد شمارا رها کند و برود.»

### مردم می خواهند ثابت کنند از تو بدبخت ترند

«چطور آیفون داری؟»، «چه ذوقی هم می کنی با سرایداری»، «حداقل اون الگوها تو در بیا»، «پول شامت رو می دادی در کابینت می خریدی»، «مجبوری توی خونه ۹ متری زندگی کنی؟»، «امیدوارم بچه نداشته باشی»، «ماتو خونه ۱۲۰ متری زندگی می کنیم و به جای آیفون خریدن خونه مون رو بزرگ می کنیم» و هزاران کامنت دیگر که طعنه و کنایه حرف مشترک همه آن هاست. از این خانم ۲۰ ساله می پرسیم به نظرت چرا بقیه باور نمی کنند سرایداری و واقعا گوشی آیفون دارید؟ که می گوید: «خیلی ها به خاطر عکس کاور پست ها فکر می کنند گوشی آیفون دارم. من بارها



گفتم عکس ها را از اینترنت می گیرم و من نیستم. وقتی بلاگر بدون چهره هستم چطور عکس های خودم را بگذارم؟ خیلی از جوان ها جرئت و جسارت نشان دادن این کار ندارند. آدم هایی هم هستند که فکر می کنند با توهین به کسی که در این وضعیت است می توانند شان و شخصیت اجتماعی شان را بالا ببرند. بعضی ها عادت دارند وقتی کسی را می بینند که دارد برای زندگی اش تلاش می کند چون خودشان نمی توانند اگر در آن موقعیت قرار بگیرند چنین انتخابی داشته باشند و همیشه برای این که ثابت کنند آن ها از تو بدبخت تر و بیچاره تر هستند حاضرند دست به هر کاری و هر حرفی بزنند تا خرابت کنند. این که پیچ من دارد می رود بالا، باعث حسادت خیلی ها شده است به همین خاطر خیلی ها می آیند و می گویند این ها سرایدار نیستند!

[...]

**فقط می خواهیم این را در جامعه خودمان جا بیندازم که سرایدار آدم است و حق حرف زدن و ابراز وجود دارد. شما حق ندارید به خاطر این که یک سری خدمات رادر قبال یک سری مسائل برایتان انجام می دهد به او توهین کنید. شاید در دایرکت من ۵۰۰ نفر می آیند و می گویند ما سرایداریم ولی رویمان نمی شود پست بگذاریم.**

ZENDEGI - SALAM

ضمیمه روزنامه خراسان رضوی

پنج شنبه • ۳ اسفند ۱۴۰۲

۱۲ شعبان ۱۴۴۵ • ۲۲ فوریه ۲۰۲۴

شماره ۲۱۴۳۷

۲۶۵۶

### سرایدارها در دایرکت می گویند

#### خجالت می کشیم پست بگذاریم

«من در پیچ چالش های زیادی دارم. یکی همان عکس های کاور. یک مورد دیگر که همیشه می گویند این است که چرا اطلا داری؟ یک انگشت و چند الگور آدم با قسط و وام می تواند بخرد و کاری هست که همه می کنند ولی می خواهند من را بکوبند تا ثابت کنند سرایدار نیستیم. می دانید چرا باور نمی کنند سرایداریم؟ به خاطر این که هیچ سرایداری الان رویش نمی شود و جسارت این را ندارد از زندگی واقعی اش در فضای مجازی چیزی بگذارد و بخواهد بگوید ما سرایداریم. طرف بلاگر است، خانه لاچگری دارد ولی باز هم خجالت می کشد و می گوید فلان جای خانه ام نشان نمی دهم چون فلان مبل یا فلان تخت یا فلان ویو را ندارد و اصلا قشنگ نیست. ولی من دارم از یک زندگی ساده با نهایت سادگی رشد می کنم و فقط می خواهم این رادر جامعه خودمان جا بیندازم که سرایدار آدم است و حق حرف زدن و ابراز وجود دارد. حق این را دارد که استعدادهايش روشود و دیگران ببینند از پس چه کارهایی برمی آید. شما حق ندارید به خاطر این که یک سری خدمات رادر قبال یک سری مسائل برایتان انجام می دهد به او توهین کنید. متاسفانه در جامعه ما سرایداری خیلی بد جا افتاده است. یعنی شاید در دایرکت من ۵۰۰ نفر می آیند و می گویند ما سرایداریم ولی رویمان نمی شود پست بگذاریم تو چطور می توانی از زندگی ات ویدئو بگذاری؟ باور کنید همین است چون خودشان خجالت می کشند اگر در آن موقعیت بودند این کار را انجام دهند. به همین خاطر است قبول نمی کنند طرف سرایدار است و دار از روزمرگی هایش پست می گذارد.»

### از رفتار آدم ها خرد نمی شوم



شاید برای خیلی ها سوال شود که چطور می توان در یک سوئیت ۹ متری سر کرد و وقتی در چند قدمی تان همه دارند در راه زندگی می کنند. وقتی این سوال را می کنم و می گویم برخورد ساکنان با شما چطور است و جواب می دهد می فهمم عزت نفس بالایی دارد.

می گوید: «چرا باید حسرت زندگی آن ها را بخورم؟ درست است فاصله زندگی ما با آن ها خیلی زیاد است ولی چیزی نیست که نشود با تلاش به دست آورد. اگر برای آن زحمت بکشیم و روی اصول پیش برویم هیچ چیز حسرت نمی شود. ترجیح می دهم زمانی را که برای نگاه کردن به زندگی این و آن صرف نمی شوم. برایم فقط مهم این است که در یک سری برهه های زمانی چه رفتاری با دیگران دارم. من از رفتار آن ها ناراحت نمی شوم چون به هر حال با ما غریبه هستند و حتی اگر همسایه ام بودند و به من چیزی می گفتند باز هم ناراحت نمی شدم. ما غریبه هستیم و صرفا اسم و رسمی که مثلا ثابت می کند آقای خانم فلانی در فلان طبقه و واحد زندگی می کند و در همین حد اطلاعات بر ایمان مهم است. اصلا مهم نیست دیگران چه برخوردی با ما داشته باشند مگر رفتارشان خیلی زشت یا نظر خیلی شخصی و خصوصی باشد که من را اودار کنند جواب بدهم یا اصلا بخواهم به آن فکر کنم.»